

بررسی چالش‌های سیاست پولی و نظام بانکی

مصاحبه با دکتر محمد طالبی



به نظر می‌رسد از اواسط سال ۱۳۸۶ و در سال ۱۳۸۷ با وجود کاهش شدید نرخ رشد اقتصادی و افزایش موجودی انبار، اقتصاد ایران وارد رکود شده است. از سوی دیگر طی سال‌های آتی بودجه انبساطی دولت به شدت افزایش پیدا خواهد کرد و اثرات طرح تحول نیز به مرور خود را نشان خواهد داد. از این رو در چنین فضایی تحلیلی شما از این رکود اقتصادی چگونه است؟

با توجه به علانم و شواهد موجود در تولید کشور، می‌توان دو دسته عوامل را در نظر گرفت. یک دسته به سیاست‌گذاری‌هایی با هدف

پیش از مطرح نمودن سؤالات، اگر در مورد موضوع مورد نظر مطلبی دارید، بفرمایید.

سیاست‌گذاری‌های پولی در تمام کشورها حائز اهمیت بسیاری است. در کشور ما که یک اقتصاد بانک محور است، سیاست‌های پولی نقش زیادی در مسیر اقتصادی کشورمان دارد. عوامل دیگری نیز بر این امر مؤثر هستند. از یک طرف، محدودیت‌های اقتصاد ما در برابر اقتصاد بین‌الملل بر تعاملات تجاری و اقتصادی ما اثر گذاشتند و از طرف دیگر، بخش مهمی از درآمد کشور را درآمدهای نفتی توسط دولت تشکیل می‌دهد و به همین دلیل تأثیرگذاری دولت در اقتصاد را بالا می‌برد.



از جمله عوامل رکود در تولید کشور را می‌توان سیاست‌گذاری‌هایی با هدف تأثیرگذاری بر روی شاخص‌های اقتصادی و عواملی که در اختیار سیاست‌گذاران و فعالان اقتصادی نیست، در نظر گرفت

تأثیرگذاری بر شاخص‌های اقتصادی برمی‌گردد و دسته دیگر عواملی است که در اختیار سیاست‌گذاران و فعالان اقتصادی نیست. در مورد دسته دوم، می‌توان گفت طی سه، چهار سال گذشته هم در عرصه بین‌الملل و هم در صحنه ملی با یک سری شرایط رکودی مواجه بودیم که تحت تأثیر شرایط حاکم بر اقتصاد جهانی بوده است. به‌طور خاص نیز به دلیل اینکه در بخش کشاورزی با شرایط سختی مواجه بودیم، علی‌الخصوص در سال ۱۳۸۷، این امر تأثیرگذاری زیادی در ارزش افزوده، تولید و درآمد داشته که اکثر حوزه‌های اقتصادی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. به‌رغم آنکه به‌نظر نمی‌رسد کشاورزی بتواند به این اندازه تأثیرگذار باشد اما نزدیک به حداقل ۲۵ میلیون نفر از جمعیت کشورمان تحت تأثیر بخش کشاورزی هستند. بنابراین به‌نظر، شرایط خاص بخش کشاورزی تأثیر زیادی در روند تولید جامعه داشته است. لذا این عامل جزء آن دسته از عواملی است که در اختیار نبوده است. دسته دیگر عوامل سیاست‌گذاری‌های معطوف به کنترل تورم است.

ما در مقطعی از سال‌ها (شاید سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) در شاخص‌های اقتصادی، تورم را به‌عنوان یک شاخص مهم اقتصادی و جزء اهداف و جهت‌دهنده سیاست‌گذاری‌ها مطرح کرده‌ایم، به‌طوری که تقریباً تمام درگیری در بخش سیاست‌های پولی و سیاست‌های اعتباری به سمت کنترل تورم بوده است. از این‌رو، این عوامل زمینه‌های ایجاد رکود اقتصادی را ایجاد نموده‌اند.

به نظر شما چه وضعیتی در اقتصاد ما وجود داشت که باعث شد به این سمت یعنی کنترل تورم (هدف‌گذاری تورم) حرکت کنیم؟

شاخص‌های پولی کشور از سال ۱۳۸۳ تا به امروز نشان می‌دهد که نرخ تورم در سال‌های ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۵ به ترتیب برابر ۱۵/۲، ۱۲/۲ و ۱۱/۹ درصد بوده است. در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ رشد نقدینگی به ترتیب ۳۴ و ۳۹ درصد و نرخ رشد تقریباً حول و حوش ۶.۵ درصد بوده است. می‌توان گفت در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ نظمی بر

شاخص‌های کلان اقتصادی حاکم بوده است. یعنی نرخ تورم، رشد نقدینگی و رشد تولید با یکدیگر انسجام داشته‌اند. در سال ۱۳۸۵، تقریباً سیاست‌گذاری‌های پولی یک سیاست‌گذاری انبساطی شد. یعنی در سال ۱۳۸۵، رشد پایه پولی ۲۷ درصد و ضریب فزاینده نقدینگی به رقم ۴/۵۹ رسید که نسبت به سال قبل ۱۰ درصد رشد داشت. در این سال حجم نقدینگی ۳۹ درصد رشد داشت. در سال ۱۳۸۶ رشد پایه پولی به ۳۱ درصد و ضریب فزاینده نقدینگی به ۴/۴۹ درصد رسید و رشد نقدینگی و نرخ تورم در این سال به ترتیب به ۲۸ و ۱۸/۴ درصد رسید. این روند در سال ۱۳۸۷ ادامه پیدا کرد. یعنی رشد پایه پولی به ۴۸ درصد، ضریب فزاینده نقدینگی با توجه به سیاست‌گذاری‌های انجام شده (از قبیل افزایش ذخایر قانونی و ...) کاهش و به ۳/۵۲ درصد رسید. ولی با توجه به اثرگذاری سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷ در رشد پایه پولی، شاهد رشد تورم به ۲۵/۴ درصد بودیم. از این‌رو می‌بینیم، به‌دلیل اینکه سیاست‌های پولی در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷ را به سمت انبساطی شدید بردیم، نرخ تورم افزایش یافته است.

به هر حال در رابطه با این موضوع، لازم است اشاره کنم که در خصوص نقش بانک مرکزی دو دیدگاه مطرح است. عده‌ای معتقدند بانک مرکزی عبارت است از یک نهادی که به مطالعه و تشخیص پرداخته و با کاهش و افزایش نرخ بهره و ذخایر قانونی به مدیریت می‌پردازد. دیدگاه دیگر می‌گوید که صرفاً این نقش در اقتصاد تعیین کننده نیست بلکه مهم این است که بانک مرکزی ترازنامه خود را چگونه مدیریت می‌کند و مدیریت ترازنامه را به‌عنوان یک عامل مؤثرتر می‌داند. حتی عده‌ای اتفاقاتی را که در غرب پیش آمده است ناشی از این می‌دانند که بانک‌های مرکزی روی نقش کاهش و افزایش نرخ بهره متمرکز شده‌اند و توجهی به مدیریت ترازنامه خود یعنی مدیریت نقدینگی در جامعه ندارند.

حال با وجود این وضعیت، یک قاعده‌مندی در اقتصاد ما حاکم شده است و اگر یکباره تحت تأثیر موارد تشخیص داده شده (مثلاً تشخیص دادیم که سرعت رشد اقتصادی را بالا ببریم) از سیاست‌های قاعده‌مند در حوزه پولی به سمت سیاست‌گذاری فعال حرکت کنیم، در واقع به سمتی می‌رویم که اجازه داده‌ایم حجم زیادی اعتبار به جامعه تزریق شود و یا اجازه می‌دهیم دارایی‌های بانک مرکزی به مقدار زیادی افزایش پیدا کنند. از سوی دیگر، بر اساس این معیارها، ظرفیت اقتصادی ما یک ظرفیت معینی است و تغییراتی که در سیاست‌ها داده و یا شوک‌هایی که وارد می‌شود، بعضی مواقع نمی‌تواند از طریق



از سال ۱۳۸۷ برای جبران سیاست‌های اعمال شده از سال ۱۳۸۵ به این طرف، با هدف‌گذاری کاهش نرخ تورم و با تأکید سیاست‌گذاری‌ها بر تورم، شاهد یک اثر جانبی از جمله اثر منفی بر تولید جامعه بوده‌ایم

همراه بوده است، یعنی پایه پولی را افزایش و ضریب فزاینده نقدینگی را با افزایش ذخایر قانونی کاهش داده‌ایم. این رخداد مثل یک ترمزی است که در اقتصاد کشیده می‌شود. یعنی ممکن است از نظر اعداد و ارقام کاهش را ببینیم ولی از نظر اثرگذاری اقتصادی خیلی کم می‌باشد. از این رو در سال ۱۳۸۷، تأخیری که در اثرگذاری رشد نقدینگی به جا گذاشته است باعث گردید، ما شاهد تورم ۲۵/۴ درصدی باشیم و رشد پایه پولی آن بخشی است که عملاً تأثیرپذیری آن در اقتصاد زیاد بوده است.

با توجه به نکات مطرح شده اگر بخشی از سیاست پولی را پایه پولی بدانیم. از این رو بخش قابل توجهی از پایه پولی تحت تأثیر دارایی‌های خارجی بانک مرکزی و مناسبات اقتصادی دولت با بانک مرکزی می‌باشد، اما بخشی از این پایه پولی رابطه بانک‌ها با بانک مرکزی است که بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی را تشکیل می‌دهد و خود بخشی از سیاست پولی است. از این رو ارزیابی شما از رابطه بانک‌ها با بانک مرکزی و نقش آنها در سیاست پولی علی‌الخصوص در مورد افزایش بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی طی سال‌های اخیر چگونه است؟ آیا این یک رفتار خواسته یا ناخواسته‌ای است؟

به هر حال بانک مرکزی یک سیاستگذار و بانک‌ها به‌عنوان مهم‌ترین نهاد مؤثر در اجرای سیاست‌های پولی هستند. البته بانک مرکزی می‌تواند نرخ بهره را تغییر (افزایش یا کاهش) دهد ولی هر نرخ را که برای تسهیلات بدهی بانک‌ها تعیین می‌کند، باید با همان نرخ آمادگی اعطای وام به هر میزان خواسته شده را داشته باشد. بنابراین استقراض نظام بانکی از بانک مرکزی از این نظر یک پدیده منفی نیست. بانک‌ها منعکس‌کننده ظرفیت اقتصادی جامعه هستند.

هیچ بانکی بدون اینکه جامعه و فعالان اقتصادی کشش داشته



شاخص‌ها و نمایه‌های اقتصادی تبیین شود. سیاستگذار پولی می‌تواند با کاهش و افزایش نرخ‌هایی که در اختیار دارد، یک عدد را افزایش یا کاهش دهد ولی تطبیق مجموعه فعالان اقتصادی و بخش واقعی اقتصاد با این موضوع، باعث ایجاد صدمه‌ای به جامعه می‌شود که کنترل مجدد آن هزینه‌بر است.

از سال ۱۳۸۷، برای جبران سیاست‌های اعمال شده از سال ۱۳۸۵ به بعد، سیاست عکس را جهت کاهش نرخ تورم در پیش گرفته‌ایم. به طوری که شعار بانک مرکزی نیز، کاهش نرخ تورم بوده است. لذا هدف‌گذاری کاهش نرخ تورم و نیز سیاست‌گذاری‌ها با تأکید بر تورم بوده که یک اثر جانبی آن نیز اثر منفی بر تولید جامعه می‌باشد.

سال ۱۳۸۵، رشد نقدینگی ۳۹ درصد و در سال ۱۳۸۷ این میزان به ۱۵/۹ درصد رسید. به عبارتی، از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷ مرتباً نرخ رشد نقدینگی کاهش یافته است، یعنی سیاست انقباضی بوده است؟

همان‌طور که می‌دانید حجم نقدینگی از حاصل ضرب پایه پولی در ضریب فزاینده نقدینگی به دست می‌آید. در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷ روند رشد پایه پولی افزایشی (به ترتیب ۲۷، ۳۱ و ۴۸ درصد) و روند ضریب فزاینده نقدینگی کاهش یافته بوده است (به ترتیب ۴/۵۹، ۴/۴۹ و ۳/۵۲ درصد).

به این ترتیب عاملی که باعث کاهش رشد نقدینگی شده است، کاهش ضریب فزاینده نقدینگی بوده که با اعمال سیاست‌های پولی

طی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷، کاهش ضریب فزاینده نقدینگی باعث کاهش رشد نقدینگی شده است که با اعمال سیاست‌های پولی همراه بوده است، یعنی پایه پولی را افزایش و ضریب فزاینده نقدینگی را با افزایش ذخایر قانونی کاهش داده‌ایم

آن از سوی جامعه به سمت نهاد پولی ناظر، یک بازخورد قابل احترام می‌باشد. در غیر این صورت وظیفه نظارتی ما یک وظیفه کنترلی شدید است که اثر منفی دارد. اگر از این منظر نگاه کنیم، در نتیجه این قسمت از پایه پولی که به استقراض نظام بانکی برمی‌گردد، معمولاً به‌عنوان یک بخش نگران‌کننده نخواهد بود. بلکه افزایش دارایی‌های خارجی بانک مرکزی نگران‌کننده است. بالا رفتن استقراض زمانی نگران‌کننده است که بگوییم اقتصاد ما در سطح اشتغال کامل است و نیازی به تسهیلات و سرمایه‌گذاری ندارد و این نقدینگی را که بانک از بانک مرکزی قرض می‌کند، باعث ایجاد ناهنجاری اقتصادی در جامعه می‌گردد.

در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ که رشد اقتصادی ایران ۶ درصد است، سهم بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی خیلی پایین‌تر از سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۸ (که رشد اقتصادی پایین‌تر بوده) است. یعنی بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی در سال‌های رونق خیلی کمتر از سال‌های رکود است. این مسأله را چگونه توجیه می‌کنید؟ آیا اینکه خطوط اعتباری بانک مرکزی مرتباً در اختیار بانک‌ها قرار گیرد، به طوری که سبب ایجاد یک روند افزایشی در بدهی آنها به بانک مرکزی شود را یک پدیده مثبت تلقی خواهید کرد یا منفی؟

به نظر من، بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی فی‌نفسه یک پدیده منفی نیست. اگر بدهی ایجاد شده در جهت اقتصاد واقعی و بخش‌های مؤثر در تولید جامعه نباشد و همواره در جهت خلاف تولید جامعه و یا خلاف سیاست‌گذاری‌های راهبردی رشد اقتصادی جامعه باشد، و اگر در جهت افزایش سرمایه‌گذاری و ایجاد زیرساخت‌های جامعه نباشد، باید نگران باشیم.

از لحاظ ترازنامه‌ای و عملکرد یک بانک، افزایش بدهی به بانک مرکزی یک پدیده مثبت تلقی می‌شود یا منفی؟

من معتقدم بانک‌ها زمینه‌هایی برای تأمین اعتبار (مالی) دارند. این تأمین مالی یا از نقدینگی موجود در جامعه استفاده می‌شود که بستگی به حجم نقدینگی و ساختار بازار پولی جامعه دارد و یا زمانی که اشباع شوند و این ظرفیت‌ها پاسخگوی ظرفیت نقدینگی نباشند، کلیه بانک‌ها به سمت بانک مرکزی می‌روند. بنابراین، این مسأله به‌عنوان

باشند، پول اضافی جذب نمی‌کند. بنابراین یک ظرفیت اقتصادی و نیاز برای وام وجود دارد و بانک این نیاز را به سمت بانک مرکزی هدایت می‌کند. از این‌رو بانک مرکزی باید به همان نرخ که گفته است (بنا به سیاست می‌تواند تغییراتی دهد) وام‌دهی به بانک‌ها را داشته باشد و آن را به‌عنوان یک معضل نداند. اگر اعلام نرخ سود از سوی بانک مرکزی و فعال کردن بازار بین‌بانک‌ها را تفکیک کنیم، عملاً نقش بانک مرکزی به‌عنوان متعادل‌کننده عرضه و تقاضای پول حذف می‌شود. در جامعه یک بازار بین‌بانکی وجود دارد که محور آن بانک مرکزی است و نگاه ما به تبادل پول بین‌بانک‌ها و بانک مرکزی می‌بایستی از این منظر باشد.

به نظر شما چه موقع استقراض بانک‌ها از بانک مرکزی به تورم منجر می‌شود؟

بنده معتقدم صرف استقراض بانک‌ها از بانک مرکزی به تورم منجر نمی‌شود. آن دسته از استقراض‌هایی که در جهت افزایش تولید نباشند، نگران‌کننده هستند در معادله $mv = pq$ ، نباید نگران m و v باشیم، بلکه باید نگران این مسأله باشیم که ظرفیت‌های اقتصادی که q را شکل می‌دهند، به گونه‌ای تنظیم شوند که p کنترل شود. در یک اقتصاد در حال توسعه، مانند اقتصاد کشور ما که به اندازه ۱۱ سال طرح زیربنایی تعریف کردیم، با تخصیص بودجه‌های سالانه در هر سال نیز پاسخگوی طرح‌های کلیدخورده نیستیم و حتی اگر سایر ظرفیت‌ها (یعنی صنایع و تولیدات دیگر) را مدنظر قرار دهیم اعداد و ارقام و نیاز بسیار بالا است. بنابراین ظرفیتی که برای افزایش q در اقتصاد وجود دارد، زیاد است. در نتیجه اگر کنترل p را بر اساس کنترل m و v قرار دهیم، باید نسبت به استقراض نظام بانکی از بانک مرکزی نگران باشیم. این نگرانی باعث افزایش هزینه پول در جامعه و نرخ سود ضمنی می‌گردد.

بنابراین اگر بانک را منظم‌ترین واسطه‌ای بدانیم که می‌تواند جهت‌دهنده تخصیص منابع برای افزایش q در جامعه باشد، بازخورد

در خصوص ارائه خطوط اعتباری به بانک‌ها در پیش می‌گیرد چیست؟ لطفاً نظر خود را به‌عنوان یک بانک تخصصی ارائه فرمایید؟

در رابطه با تخصیص اعتبار در جامعه با یک‌سری مشکلات روبه‌رو هستیم. یکی از این مشکلات مربوط به تخصیص منابع خرد در جامعه است که به نحو مناسبی انجام نمی‌پذیرد. هر دولتی با خود سیاست‌گذاری‌هایی را به همراه می‌آورد. در دولت‌های قبل، سیاست‌گذاری‌ها عمدتاً بر اساس طرح‌های بزرگ بود و تقریباً به کسانی که نیاز به تسهیلات خرد داشتند، کمترین توجه می‌شد. در دولت نهم و دهم، به کسانی که نیاز به تسهیلات خرد دارند، بیشتر توجه شده است. حال با نگاه به نظام بانکی می‌توان گفت نظام پرداخت تسهیلات خرد در نظام بانکی در حد مطلوب نیست. لذا گرچه خطوط اعتباری از طرف بانک مرکزی اعطا می‌شود، بهتر است نسبت به شیوه‌های موجود تخصیص خطوط اعتباری بازنگری شود تا خطوط مذکور مؤثر واقع شوند.

از این‌رو بایستی یک برنامه منسجم و منظمی برای نظام بخشیدن به تخصیص اعتبارات خرد داشته باشیم. با معلوم بودن تعداد بانک‌ها، منابع و نیازهای خرد تعریف شده، مورد مبهمی وجود ندارد. من معتقدم نظام بخشیدن به این مسأله خیلی مهم است. اگر ما این تسهیلات خرد را نظام‌مند کنیم، بخشی از آن چیزی که فکر می‌کنیم تحمیل بودجه دولتی به نظام بانکی کشور است، کاهش می‌یابد. اگر برای وام‌های خرید کالا، خرید خودرو و نیازهای ضروری یک نظام تخصیص منابع تعریف کرده بودیم، دیگر به جایی نمی‌رسیدیم که در ابلاغیه‌ها به بانک مرکزی نحوه توزیع استانی اعتبارات شرح داده شود. از یک طرف، دولت در خصوص نحوه دسترسی به اعتبارات خرد مورد سؤال جامعه است (که البته تاکنون نتوانستیم نظام توزیع اعتبارات خرد را سامان دهیم) و از طرفی، در خصوص تخصیص اعتبارات کلان و طرح‌های بزرگ و نیمه تمام در شرایط حاضر، نظام عقود مشارکتی و الزامات آن به پرداخت تسهیلات کلان، همراه با زحمت (هم برای بانک و هم برای تسهیلات‌گیرنده) منجر می‌گردد. علت مناسب نبودن تخصیص اعتبارات کلان به نظام بانکی مربوط نیست. ساختاری که برای اعطای تسهیلات کلان تعریف شده است، خود به خود کیفیت تخصیص در تسهیلات کلان را با مشکل مواجه می‌گرداند. لذا باید نسبت به آن تجدیدنظر کنیم. عواملی که هم خود نظام بانکی در آن نقش دارد و هم دیگر سازمان‌های ذی‌ربط و متقاضیان که فرایند

بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی فی‌نفسه یک پدیده منفی نیست و به تورم منجر نمی‌شود. اگر بدهی ایجاد شده در جهت اقتصاد واقعی و بخش‌های مؤثر در تولید جامعه نباشد و در جهت افزایش سرمایه‌گذاری و ایجاد زیرساخت‌های جامعه به‌کار نرفته باشد، نگران‌کننده است

یک پدیده منفی برای یک بانک نیست، زیرا بانک می‌تواند منابع خود را از هر محلی تأمین نماید، حتی اگر بانک مرکزی باشد.

اگر فکر کنیم بانک‌ها از نظر تجهیز منابع با مشکل روبه‌رو و یا از این نظر اشباع شده باشند، این یک مسأله است و مسأله دیگر که جای نگرانی دارد این است که بانک‌ها در واقع به علت فشارهای دولتی مجبور به پرداخت اعتبارات به بخش‌هایی شده باشند و یا عملیات شبه بودجه‌ای برای بانک‌ها در حال اتفاق است و آنها مجبور هستند به طرح‌های مختلف (در قالب شرکت‌های دولتی، زودبازده و ...) اعتبار دهند. از این رو عملاً فشار روی سیستم بانکی وجود دارد و شاید افزایش بدهی‌شان به بانک مرکزی ناشی از رفتار منطقی بانک‌ها نبوده بلکه تحت تأثیر بوده‌اند. در این زمینه نظر شما چیست؟

ممکن است یک بانک از نظر تخصیص منابع در وضعیت مناسبی باشد و اشکالی بر آن وارد نباشد. البته اگر قرار باشد منابع بانکی در جهت مصارفی برود که ماهیت بودجه‌ای و دولتی دارند، این تخصیص منابع یک تخصیص منابع واقعی نیست و عملاً نوعی جبران کسری بودجه دولتی است و اثر منفی دارد. تخصیص منابع باید در سطح بانک و نه به‌عنوان ابزاری برای سیاست‌گذاری به‌کار رود.

من معتقدم که این خلأ و مشکل وجود دارد. به هر دلیلی ممکن است در تخصیص منابع نقص‌هایی وارد نماییم، نقص‌هایی که حکایت از نامناسب بودن کیفیت تخصیص منابع بانک‌ها دارد، از این رو می‌توان نسبت به استقرار بانک‌ها از بانک مرکزی نگران بود.

طبیعتاً با توجه به اینکه در جهت تخصیص منابع و مسأله نظارت در اعتبارات با مشکلاتی روبه‌رو هستیم، نظر شما در مورد استراتژی که بانک مرکزی

بانک مرکزی هر نرخی را که برای تسهیلات‌دهی بانک‌ها تعیین می‌کند باید به همان نرخ آمادگی اعطای وام به هر میزان خواسته شده را داشته باشد و آن را به عنوان یک معضل نداند. بنابراین استقراض نظام بانکی از بانک مرکزی از این نظر یک پدیده منفی نیست

در این بخش نهاد اعتبارسنجی باید تأسیس و فعال شود، زیرا کاهش ریسک بانک‌ها نیز مطرح است. لازم است بین نظام‌های درآمدی افرادی که وام می‌گیرند، پرداخت اقساط آنها و بانک، از طریق این اعتبارسنجی، ارتباط برقرار کنیم که البته کار سختی است و بانک به تنهایی نمی‌تواند این کار را انجام دهد. در این قسمت بانک تنها به‌عنوان دریافت و پرداخت‌کننده وجوه نقش دارد.

در رابطه با وام‌های بزرگ با هدف بازرگانی و سرمایه‌گذاری وضعیت فعلی نشان می‌دهد که یک‌سری از مسائل نادیده گرفته شده، در نتیجه بانک‌ها دچار زحمت شده‌اند. به جرأت می‌توان گفت ۸۰ درصد تسهیلاتی که در بخش سرمایه‌گذاری می‌پردازیم، سرمایه‌گذاری مخاطره‌پذیر^۲ است. در واقع ما نظام بانکی را با تسهیلات مخاطره‌پذیر (VC) مواجه نموده‌ایم که البته نباید این‌گونه باشد و باید از این حالت خارج شود. از این‌رو نباید منتظر نظام بانکی برای درست کردن مشکلات مربوط به تسهیلات باشیم بلکه باید منتظر نقش‌های گم‌شده در فرایند اعطای تسهیلات باشیم، نقش‌هایی که باید انجام و مسئولیتی که باید پذیرفته شوند و در کنار بانک به حمایت آنها جهت اعطای تسهیلات با کیفیت بپردازند. در حال حاضر این وظایف جابه‌جا شده‌اند، به طوری که منابع به خوبی اختصاص پیدا نمی‌کنند.

سرمایه‌گذاری درست است اما بحث مورد نظر این است که سیاستگذاران در ادوار مختلف، بانک را فقط از جنبه تخصیص می‌بینند و توجهی به تجهیز بانک ندارند، به طوری که بسیاری از عدم تعادل‌هایی که ما را به سمت سهمیه‌بندی هدایت می‌کند، ناشی از عدم تعریف یک نظام متعادل تجهیز و تخصیص منابع است، به نحوی که نرخ تسهیلات، عاملی برای ایجاد تعادل میان این دو مورد است. حال ارزیابی شما در مورد این نرخ چگونه است؟ آیا واقعاً این نظام نباید به

تخصیص اعتبارات بزرگ را با مشکل روبه‌رو می‌کند و باید چاره‌ای برای آن اندیشید.

به نظر شما با توجه به اینکه در حال حاضر، مانده تسهیلات ما ۲۶۰ هزار میلیارد تومان و اقتصادمان در حدود ۴۵۰ هزار میلیارد تومان است. یعنی با وجود نسبت ۶۰ درصدی که عدد بدی هم نیست و نشان می‌دهد که نقش بانک‌ها پررنگ و نظام بانکی در عرصه اقتصادی بسیار قوی وارد شده است، آیا نظام بانکی می‌بایست مشکلات مربوط به تخصیص منابع را حل نماید؟ نقش بانک‌ها در تخصیص منابع و نظارت در آنها چگونه باید تعریف شود و آیا درست تعریف شده است؟

اگر بخواهیم تنها در یک کلمه پاسخ این سؤال را بدهیم، باید گفت خیر، حل مشکل صرفاً وظیفه بانک نیست. اما باید دید واقعیت چیست و چگونه باید عمل کرد. در واقع ما ۲ بخش تخصیص اعتبارات مصرفی و اعتباراتی با هدف سرمایه‌گذاری و بازرگانی در جامعه، توسط بانک‌ها در نظر می‌گیریم.

آیا در جامعه به اندازه تمام تقاضاهای بخش مصرفی تسهیلات، منابع هم وجود دارد یا خیر؟ بنا به اعتقاد بنده، خیر، وجود ندارد. یعنی منابع برای پاسخگویی کامل به تسهیلات مصرفی موجود نیست. در نتیجه ناچار به انجام یک سهمیه‌بندی اعتباری در این بخش از اعتبارات هستیم. تعاریف (یک‌سری نیازها برای زندگی) کاملاً مشخص است. حدوداً کل تسهیلات مصرفی یک فرد در جامعه به غیر از بخش مسکن و حداکثر نیاز یک خانوار ۱۵ میلیون تومان است و اگر یک جریان جمعیتی تعریف کنیم و کسانی را که وارد مرحله زندگی خانوادگی می‌شوند، در هر سال در این عدد ضرب کنیم، رقمی به‌دست می‌آید، که عموماً بالاست. به‌طور مثال فرض کنیم در سال حدود ۱ میلیون ازدواج انجام می‌گیرد، اگر در ۱۵ میلیون تومان ضرب شود، رقمی حدود ۱۵ هزار میلیارد تومان به‌دست می‌آید. این نیازها با توجه به منابع، در یک سال قابل پاسخگویی نیست. بنابراین حجم بالایی از این تقاضاها وجود دارد. از این‌رو، می‌بایست سامانه‌ای برای تنظیم اعتبارات خرد کل نظام بانکی معرفی شود و ناچاریم برای تسهیلات مصرفی سهمیه‌بندی انجام دهیم ولی اینکه آیا واقعاً نظام بانکی به تنهایی می‌تواند این مسأله را حل کند یا خیر، باید گفت در بخش مربوط به تسهیلات مصرفی بایستی ترکیبی از نهادها همکاری کنند.

یکی از مشکلات مربوط به تخصیص اعتبار، مشکلات مربوط به تخصیص منابع خرد در جامعه است که به نحو مناسبی انجام نمی‌پذیرد

رابطه بایستی ساده باشد. به طوری که با برقراری این رابطه ساده، مشکلی که در حال حاضر در ارتباط با سود بانکی با آن مواجه هستیم، حل خواهد شد. مشکل سود بانکی این نیست که نرخ سودی که از وام‌گیرنده می‌گیریم و یا سودی را که به سپرده‌گذار می‌دهیم، کم یا زیاد است. بلکه مشکل این است که این ۲ نرخ را در یک عالم مجزا و منزوی از بازار واقعی سود تعیین می‌کنیم. لذا هیچ‌گاه نمی‌توانند خود را در مقایسه با بازار اصلی سود ببینند. بنابراین شاهد ناهنجاری رفتاری در رابطه با سود تسهیلات‌گیرنده و سود سپرده‌گذار هستیم. از این رو مشاهده می‌شود که همگی یکباره به سمت عقود مشارکتی حرکت می‌کنند. لذا با وضع نظامی که باعث افزایش نرخ تعادلی سود در اقتصاد می‌گردد (با اجازه انتشار اوراق مشارکت ۱۷ درصد) در نتیجه مؤلفه‌های دیگر اقتصاد نیز خود را به این سمت می‌کشاند، لذا تنها با توصیه بانک مرکزی نمی‌توان این مسائل را کنترل نمود. بنابراین در صورتی که رفتارهای نامتعادلی که خود مبدأ و منشأ آن می‌باشد، کنترل کند تا حدودی این مشکلات پیش نخواهد آمد.

به نظر شما مشکلات پیش رو، چگونه قابل حل است؟

سیاستگذاران خواسته‌هایی دارند اگر بستر این خواسته‌ها توسط نهادهای ذی‌ربط فراهم شود، از جمله اینکه تخصیص منابع مناسب انجام شود، سود بانکی بالا نباشد، دسترسی به تسهیلات روان باشد، دخالت‌های مستقیم در کار نظام بانکی نمی‌شود ولی در غیر این صورت سیاستگذاران و دولتی‌ها ناچارند خودشان دخالت کنند و راه‌حل پیدا کنند.

در واقع سیاستگذار نمی‌گوید خط اعتباری بدهید و سود سپرده کم بگیرید یا اوراق مشارکت ۱۷ درصدی مثلاً برای مسکن منتشر کنید، زیرا بسیاری از کارها در حال انجام هستند، من معتقدم که شناخت ما نسبت به خواسته‌های سیاستگذار و تعریف کردن روش‌های منطقی برای تأمین آن خواسته‌ها باعث انتظام‌بخشی به حوزه مالی و بانکی خواهد شد.

به‌طور شفاف و از نظر بانکی، ما یک چارچوب نظام بانکداری اسلامی داریم و یک نظامی که اوراق



سمت تعیین نرخی برود که ناشی از نظام بازار است نه نرخ دستوری؟ نحوه کنترل این نظام نرخ‌گذاری به‌عنوان شاخص عمده در حرکت به سمت تعادل در نظام بانکی چگونه باید باشد؟

بحث سود بانکی، بحث عمیقی است که پرداختن به آن زمان زیادی می‌خواهد. نکته اول در این بحث این است که تجربه دنیا نشان می‌دهد سودهایی که در اقتصاد وجود دارند (چه سودی که یک بازرگان می‌برد و چه سودی که یک نفر در بورس، تولید و یا فعالیت عادی خود می‌برد)، دارای یک بازار هستند. این بازار نیز بازاری است که در حد نسبی یک آربیتراژی در آن وجود دارد. فعالان اقتصادی در این بازار که از چند سود (غیر از سود بانکی) تشکیل شده است، یکی را به نفع دیگری رها می‌کنند و تعادل ایجاد می‌نمایند. در اقتصادمان که مفهومی به نام ربا و بهره وجود ندارد و نمی‌خواهیم داشته باشیم، باید بازار سود بین فعالیت‌های اقتصادی را شناسایی و به رسمیت بشناسیم و سپس بپذیریم که بین اینها یک آربیتراژ هم وجود دارد و این آربیتراژ را با هدف اینکه خود را به تعادل برساند، تسهیل نماییم. از طرف دیگر ما در حال حاضر از سود سپرده به سود تسهیلات می‌رسیم که این مغایر با مفاهیم اسلامی ربا و سود است. ما بایستی جهت را برعکس کنیم. یعنی سود فعالیت‌های اقتصادی تعیین‌کننده این باشد که سود سپرده‌گذار چقدر شود.

در مجموع نمی‌توانیم روابط پیچیده‌ای میان سود سپرده‌گذار و سودی که تسهیلات‌گیرنده پرداخت می‌کند، برقرار کنیم، بلکه این

متحدہ آمریکا را بررسی کردیم و نتیجه این بود که در سال ۲۰۰۸، در ایران، شاخص تسهیلات به GDP ۵۰ درصد است که نسبت به کشورهای با درآمد پایین متوسط (با ۳۷ درصد) و کشورهای با درآمد بالای متوسط (با ۵۶ درصد) در وضعیت خوبی به سر می‌برد. البته کشورهایی که درآمد بالا دارند ۱/۳۴ درصد از محل تسهیلات تأمین مالی می‌شوند. در مقایسه با سایر روش‌های تأمین مالی، کشور ما در زمینه تسهیلات وضعیت خوبی دارد و این نشان می‌دهد که نظام بانکی می‌تواند در آرامش و قاعده‌مندی بهتری عمل کند.

حاصل جمع کل منابع تأمین شده از ۸ رکن نشان می‌دهد که کشورهای با درآمد بالا، ۵/۲ برابر GDP، کشورهای با درآمد بالای متوسط ۲/۳ برابر GDP و کشورهای پایین‌تر از متوسط ۱/۵ برابر GDP، مالزی ۳/۷۸ برابر و در ایران سهم کل تأمین منابع از GDP ۹۳ درصد می‌باشد که عمدتاً تسهیلات بانکی بوده است، یعنی این نسبت‌ها نشان می‌دهد ما از ابزارهای دیگر کمتر استفاده کرده‌ایم، لذا عدم بهره‌مندی از سایر ابزارها غیر از تسهیلات بانکی در تأمین مالی جامع، فشار بر نظام بانکی را می‌افزاید.

نظام بانکی در چنین محیطی باید فعال بوده تا بتواند پاسخگو باشد و برای سؤالات جامعه از قبل پاسخی آماده داشته باشد، ما می‌توانیم با امکانات موجود، بدون ایجاد هر گونه فشاری، برنامه‌ای داشته باشیم و فشار را کم کنیم و با مشاهده هر مشکلی نباید فقط ارائه‌دهنده راه‌حل باشیم بلکه باید به دنبال اجرای آن نیز باشیم.

خیلی ممنون از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

مشارکت و مبادله‌ای در آن تعریف شده است. طبیعتاً این نرخ‌ها با یکدیگر متفاوت‌اند و بانک‌ها مجبورند به سمت مشارکت جهت تجهیز منابع حرکت کنند. در چنین فضای محدودی، برخی از رفتارهای غیرمنطقی بانک‌ها نیز توجیه‌پذیر است. از این رو محدودیت‌ها، رفتارهای شبه‌منطقی در نظام بانکی و همچنین خواسته‌های سیاستگذاران که مرتباً از دوره‌ای به دوره دیگر تغییر می‌کند، لذا در چنین فضایی طبیعتاً بانک‌ها بایستی یک استراتژی مشخصی داشته باشند. حال به نظر شما قاعده‌مند بودن سیستم بانکی در ایران امکان‌پذیر است یا خیر؟ آیا لازم است ما تمام این محدودیت‌ها را داشته باشیم؟

من معتقدم که خیلی کار راحتی است. بعضی موضوعات به دلیل اینکه طرح و برنامه‌ای برای آنها نداریم و به صورت متفعل با آنها برخورد می‌کنیم. یعنی خود را مستقل و منزوی از جامعه اطراف خود می‌دانیم، در نتیجه با یک فرایند مواجه می‌شویم. اگر بتوانیم پیش‌بینی خوبی داشته باشیم، (پیش‌بینی همیشه پیش‌بینی آینده به معنی اینکه رخدادهای آینده چیست، نمی‌باشد بلکه مشاهده نیازها و فشارهای واقعی جامعه) می‌توانیم به جای آنکه چارچوب خود را به رخ مخاطبین خود بکشانیم و با ایجاد یک جو روانی سنگین، آنها را علیه خود بسیج کنیم که این‌گونه استنباط شود که نظام بانکی مقابل تولید، رشد و آرامش جامعه است، با داشتن یک برنامه و طرح مشخص می‌توان نیاز جامعه را پاسخ داد، به خواسته‌های سیاستگذاران نظم بخشید و فشارهای روانی ناشی از تسهیلات مصرفی را کاهش داد.

در یک تحقیق، نظام تأمین مالی ایران را در دنیا مقایسه کرده‌ایم. ارکان تأمین مالی در دنیا ۸ مورد است که اصطلاحاً آن را هشت‌پای تأمین مالی نام‌گذاری کرده‌ایم. بررسی انجام شده در مورد ایران نشان می‌دهد که تسهیلات بانکی یکی از این ارکان (پاها) می‌باشد. به منظور مقایسه، شاخصی تعیین کردیم، مبنای آن GDP قرار دادیم و عدد منابعی که از هر کدام از این ۸ رکن تأمین شده است، در صورت کسر قرار دادیم به طوری که تسهیلات بانکی، بودجه دولتی، سرمایه‌ای که مالک می‌آورد، اوراق بهادار شرکتی، تأمین مالی پروژه‌ای، سرمایه‌گذاری خارجی، نهادهای مالی غیربانکی و اوراق بهادار دولتی، این ۸ رکن را تشکیل می‌دهند. در گزارش مورد نظر کشورهای ایران، مالزی، کشورهایی با درآمد پایین متوسط و درآمد بالای متوسط و ایالات